

## تعامل نهاد دین و دولت در عصر پهلوی

محمد کاظم شفایی هریسی<sup>۱</sup>

عاطفه فتاحی ماوردیانی<sup>۲</sup>

چکیده

موضوع پژوهش حاضر تعامل نهاد دین و نهاد دولت از ابتدای قرن حاضر تا پیروزی انقلاب اسلامی است که در آن به بررسی سیاست‌های حکومت پهلوی در قبال نهاد دین و حوزه‌های علمیه و هم‌چنین برخوردهای متقابل حوزویان در برابر این سیاست‌ها و نگاه و برخوردشان در مقابل حکومت پهلوی و سیاست‌های دینی‌اش پرداخته شده است. سیاست‌هایی که گاه بنابر مصالح در جهت خواسته‌های مذهبیون بود و گاه چنان ضدمزہب بود که تمامی مراجع را به مقابله با حکومت می‌کشاند. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی و گردآوری داده‌ها مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای است. نتیجه‌یی به دست آمده نشان می‌دهد که حکومت پهلوی اگرچه در مقاطعی سیاست‌های مطابق خواسته‌های مذهبیون و موافق با تمایلات نهاد دین بود اما این نزدیکی نه از روی دغدغه‌های دینی که براساس مصلحت‌سنگی و به منظور تحکیم پایه‌های قدرت خویش بود.

**وازگان کلیدی:** حوزه‌ی علمیه، حکومت پهلوی، سیاست دینی، مراجع تقلید

۱. کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی، k\_shefaei@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی، fattahiatefeh@yahoo.com

در سال‌های پس از مشروطه آن چه در کشور مشهود و ملموس بود، وجود هرج و مرج و نابسامانی گسترده در سراسر کشور بود. موقع جنگ جهانی اول و تسخیر بخش‌های عمدتی از کشور توسط طرفهای درگیر و نقض بی‌طرفی ایران و پس از آن نیز شورش‌های متعدد در نقاط مختلف کشور<sup>۱</sup> و دولت‌های مستعجل<sup>۲</sup> کشور را به سوی فروپاشی سوق می‌داد.

در این سال‌ها، مفهوم مشروطه که زمانی مجاهدان مشروطه‌خواه بر سر آن جان می‌باختند، ارزش و معنای خود را چنان از دست داده‌بود که مشروطه هم‌ردیف هرج و مرج و قتل و غارت به کار می‌رفت. (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۶) عالمان دینی، چون نائینی، که زمانی پرشورترین پشتیبان‌های مشروطه بودند و بارها بر وجوب آن تاکید کرده و مخالفت با آن را مخالفت با امام زمان(عج) به شمار می‌آوردن، به یکباره از صحنه سیاست کنار کشیدند و رغبتی حتی به شنیدن نام مشروطه از خود نشان نمی‌دادند. (حایری، ۱۳۸۷: ۱۶۷) البته در این فروکش کردن شور مشروطه‌خواهی در میان علماء بر وضع بحرانی کشور، منحصرشدن مرجعیت در وجود سید محمد‌کاظم یزدی،<sup>۳</sup> از مراجع مخالف مشروطه، پس از مرگ آخوند خراسانی که حامی سرسخت مشروطه بود، بی‌تأثیر نبود.

نظریه مشروطه را عالمان دینی بسط داده و با کمک عامه به پیش بردن ولی در این مقطع با کنار رفتن آنان، روشن‌فکران جوان سرخورده از مشروطه، سردمداری تفکر

۵

۱- در این برهه شورش و یاغی‌گری اسماعیل آقا سمیتقو در جنوب آذربایجان، شیخ خزعل در خوزستان، نائب حسین کاشی در کاشان، نهضت جنگل در گیلان، کلمل محمد تقی خان پسیان در خراسان و قیام شیخ محمد خیابانی و سرهنگ لاهوتی نیز در آذربایجان در کنار ضعف و پریشانی دولت مرکزی، کشور را در وضعی بحرانی قرار داده بود. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۴۶-۱۳۴)

۲- تقی‌زاده از روی کار آمدن و سقوط ۳۸ کابینه در ده سال پس از مشروطه خبر می‌دهد و شهید سید حسن مدرس نیز از عدم توانایی کابینه‌های مستعجل که در سه‌چهار ماه سقوط می‌کنند، برای اجرای برنامه‌های خودشان شکوه می‌کند. (ملایی‌توانی، ۱۳۸۱: ۱۳۵)

۳- از مراجع بزرگ تقلید در عصر مشروطه که از جایگاهی همچون آخوند خراسانی برخوردار بود اما برخلاف وی نه تنها از مشروطه حمایت نکرد بلکه با آن مخالف نیز بود. وی صاحب کتاب معروف عروه‌الوثقی نیز می‌باشد.

سیاسی را بر عهده گرفتند. بیشتر روشنفکران و سیاستمداران سکولار سابق مشروطه‌خواهی چون سیدحسن تقی‌زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر، علی‌اکبر داور، سید محمد تدین، عبدالحسین تیمورتاش، محمدعلی فروغی (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۵۲) در نشریات خود همانند کاوه، ایرانشهر، آینده و فرنگستان (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۵۳) به جای دموکراسی و آزادی، این‌بار منادی «استبداد منور» شده و به دنبال دیکتاتوری مصلح و انقلابی می‌گشتند تا ایران را حتی با زور به قافله تمدن نزدیک کند. برخلاف عصر مشروطه که موافقانش در پی تلفیق سنت‌ها و مذهب ایرانی با نظام سیاسی غرب بود، اینان بر پذیرش یک‌پارچه‌ی تمدن سکولار غربی و فرنگی‌شدن جامعه‌ی ایران تاکید داشته و هرگونه دخالت عالمان دینی در سیاست را نفی می‌کردند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۰۴) طبیعی بود که در این شرایط نابسامان فکر تغییر اوج گیرد و نظریه‌ها و اسطوره‌هایی جدید برای رهایی از آشفتگی و بی‌قراری پیدا شود و رضاخان، افسری چهل و دو ساله و فرمانده بربگاد قزاق در قزوین، (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۴۷) شخصیت آرمانی مدنظر اینان بود که به گمان‌شان نماد دیکتاتوری مصلح بود که می‌توانست با کمک این گروه معمار توسعه‌ی ایران شود.

#### عصر رضاخان

گرچه سرچشمه‌ی قدرت رضاخان اساساً ارتش بود اما بدون پشتیبانی چشم‌گیر مردمی نمی‌توانست به صورت صلح‌آمیز و قانونی به هدف غایی‌اش که نشستن بر تخت سلطنت بود، برسد. به سلطنت رسیدن رضاخان صرفاً از طریق خشونت، نیروی نظامی، ترور و منکوب‌کردن تمامی قدرت‌های منطقه‌ای و سیاستمداران صورت نگرفت چه در این صورت پشتیبانی مردمی که لازمه‌ی آن بود را نمی‌توانست بدست آورد. نمایش‌های مذهبی رضاخان در جلب توجه روحانیون و توده‌های مذهبی بسیار موثر بود.

وی همراه یارانش، در مراسم مذهبی به ویژه عزاداری‌ها شرکت می‌کرد و بنا به سنت عزاداری ایرانی، گل به سر می‌مالید و در پیش‌پیش فراق‌ها به سروسینه می‌زد. نشان افتخار ارتش ایران را ذوالفقار نامید. تعیین قاضی‌عسکر در پادگان‌ها، تشویق قشون به روزه‌داری در ماه رمضان و برگزاری مراسم احیای شب‌های قدر در نظمیه و ادارات

قشون، دستور تعیین ناظر شرعیات برای نظارت بر نشریات و همچنین اعتراض به تخریب مقابر ائمه‌ی بقیع(ع) به دست وهابیون از اقدامات رضاخان در این دوره بود.  
( بصیرتمنش، ۱۳۸۷؛ ۱۰۹-۱۰۴)

رابطه‌ی او با عالمان نیز صمیمانه بود در جریان تبعید مراجع شیعه‌ی عراق، از جمله میرزا نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی به ایران در سال ۱۳۰۱ش، رضاخان به استقبال آنان رفت و از ایشان دل‌جویی نمود و در بازگشت نیز سردار رفعت را با ایشان همراه نمود. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۹۲) این احترام البته بی‌پاسخ نماند و علاوه بر تلگراف تشکر، آیت‌الله نائینی تصویری منصوب به حضرت علی(ع) برای سردار سپه هدیه فرستاد. رضاخان نیز در سفر به عتبات پس از پیروزی بر شیخ خزعل، در دیدار با علمای نجف، بدیشان قول اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی در صورت رسیدن به سلطنت را داد. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۹۳) پس از آن بود که تلگرافی از سوی دو مرجع حاضر در نجف آیات نائینی و اصفهانی منتشر شد که مخالفان سردار سپه را مخالفان اسلام خوانده‌بود. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۹۳)

اما در کمتر از ماهی پس از کودتای ۳ اسفند، در شهری دیگر در نزدیکی تهران پایتخت جریان دیگری به وقوع پیوست که منشا آثار فراوان و مهمی در تاریخ معاصر ایران شد. چند روز پیش از پایان سال ۱۲۹۹ش آیت‌الله حائری یزدی<sup>۱</sup> به دعوت جمعی از علمای

۱- آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۲۷۶ق در روستای مهرجرد اردکان یزد به دنیا آمد تحصیلاتش را در اردکان نزد مجده‌العلما آغاز و بعداً در یزد ادامه داد. در سال ۱۳۰۳ق برای ادامه تحصیل به عراق و شهر سامرا هجرت کرد. در این شهر سطوح را نزد میرزا مهدی بن کربیم شیرازی، میرزا ابراهیم محلاتی و شیخ فضل... نوری به پایان رسانده و دروس خارج فقه و اصول را نزد آیات میرزا محمد حسن شیرازی، سید محمد فشارکی اصفهانی و میرزا محمد تقی شیرازی گذرانید. پس از فوت میرزا شیرازی همراه استاد خود، فشارکی، به نجف مهاجرت کرد و تا زمان فوتش همواره از محضرش استفاده می‌نمود و پس از آن در درس آیات خراسانی و طباطبائی یزدی حاضر می‌شد. وی در سال ۱۳۳۲ق جهت زیارت امام رضا(ع) به ایران آمد و در پی دعوت اهالی اراک در آن شهر اقامت نمود و به انجام وظایف دینی و تدریس پرداخت. در سال ۱۳۴۰ق با اصرار علماء و اهالی شهر قم به این شهر هجرت کرده و با تاسیس حوزه‌ی علمی‌ی این شهر و اقدامات عام‌المنفعه دیگری، منشا خدمات فراوانی در این شهر شد. وی تا سال ۱۳۵۵ق که درگذشت به تربیت شاگردان فراوانی همت گمارد که از آن میان می‌توان به آیات اراکی، خوانساری، گلپایگانی، داماد، شریعتمداری و خمینی اشاره کرد. (جواهر کلام، ۱۳۸۲؛ ج ۱: ۲۵۰-۲۴۳)

قم از اراک به این شهر مهاجرت نمود («روحانیت در ایران»، ۱۳۱۳؛ ۳) تا با حضورش رونق بخش حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر شود.<sup>۱</sup> هر چند این هم‌زمانی با توجه به خاستگاه متفاوت متولیان هر یک، کاملاً تصادفی بود اما برخی از روش‌فکران و اصلاح‌طلبان دینی از سال‌ها پیش بر ضرورت تاسیس حوزه در این شهر و انتقال مرکزیت دینی از نجف اشرف بدان‌جا تاکید کرده‌بودند. (ممکانی، ۱۳۶۳؛ ۴۱-۳۹)

آیت‌الله حائری که در دورانی پرآشوب همواره در محل آن جنجال‌ها حضور داشت به کلی از امور سیاسی و بحث‌های مربوط به آن پرهیز داشت. آن‌گونه که با وجودی که در سال ۱۳۱۸ق به اراک آمده و حوزه‌ی این شهر را بنیان نهاده بود اما با شروع التهابات عصر مشروطه که در این شهر هم قابل مشاهده بود، برای دوری از درگیری در انقلاب، در سال ۱۳۲۴ق یعنی هم‌زمان با اعلام مشروطیت به نجف بازگشت اما این هجرت نیز وی را از غوغای انقلاب نرهانید که نجف خود در این زمان مرکز هدایت انقلاب بود. پس وی نجف را نیز ترک و به کربلا رفت و چند سالی در آن‌جا بود. وی حتی در مهاجرت ضد خارجی علمای نجف و کربلا به کاظمین نیز، نامش در میان مهاجرین دیده نمی‌شود. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۷۹) به هر روی آیت‌الله حائری در سال ۱۳۳۲ق به اراک بازگشت و در سال ۱۳۴۰ق اندکی پیش از نوروز راهی قم شد. (جواهر کلام، ۱۳۸۲؛ ۲: ۲۷۶ و ۲۷۷) در این شهر نیز رویه‌ی سابق خویش را دنبال کرد. این سیاست‌گریزی را می‌توان در هنگام تبعید مراجع مقیم عراق، آیات نائینی و اصفهانی، به قم مشاهده کرد که با وجود پذیرش گرم و صمیمانه‌ی اولیه، در ادامه چندان خود را درگیر مشکلات آنان نمی‌کرد و هم‌دلی با رویه‌ی سیاسی ایشان نشان نمی‌داد. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۸۱) شاید

ف

- ۱- با وجودی که از آیت‌الله حائری به عنوان مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم یاد می‌شود ولی در این مطلب نظریه‌ی مذکور اشاره شده که چهار سال پیش از این تاریخ و در سال ۱۳۳۶ق این حوزه به همت آیت‌الله میرزا محمد فیض که در سال ۱۳۳۳ق از سامراء به قم آمده بود تاسیس شده و بعد با آمدن آیت‌الله حائری به قم، تکمیل شده است.
- ۲- وی در رساله‌ی دیگری که چند سال بعد از رساله‌ی پیشین با عنوان دین و شیعیان در سال ۱۳۳۶ق در استانبول نگاشته است با تاکید مجدد بر ضرورت چنین اندامی، فواید زیر را بر این عمل برمی‌شمارد: توجه مسلمین جهان به آن‌جا معطوف می‌شود، از نفوذ اجانب در حوزه جلوگیری می‌شود، میلیون‌ها ثروت ایران که از بابت وجود شرعیه به خارج فرستاده می‌شود، در ایران می‌ماند، به علت نوپا بودن این حوزه، هرگونه اصلاحات در حوزه‌ی علمیه امکان‌پذیر است. (اسدالله ممکانی، ۱۳۳۵؛ ۶۸)

لحن نسبتاً بی تفاوت و سرد تلگراف این سه مرجع به علمای تهران در جریان جمهوری رضاخانی، در نتیجه‌ی حضور آیت‌الله حائری بود چنان‌که سیر بعدی زندگانی‌اش نشان داد، نمی‌خواست که متنی در هواداری یا مخالفت با قدرت سیاسی حاکم را امضا کند چه آن‌که آن دوتن در بازگشتشان به عراق، نامه‌هایی در تشکر از سردار سپه نگاشتند که بسیار احترام‌آمیزتر بود. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۹۱) این بی‌تفاوتوی آیت‌الله حتی در جریان نهضت آقانورالله اصفهانی و مهاجرت علمای اصفهان و دیگر شهرها به قم که در اعتراض به قانون نظام وظیفه‌ی اجباری صورت گرفته بود نیز قابل مشاهده است.

هرچند که آیت‌الله حائری در هردو مهاجرت در به جای‌آوردن آداب روحانیت و استقبال از علمای مهاجر از هیچ‌گونه ابراز احترامی مضایقه نکرده و حتی شاگردان خویش را به شرکت در درس این آیات ترغیب و تشویق می‌کرد ( بصیرتمنش، ۱۳۸۷؛ ۲۴۳) اما آن‌جا که این مهاجرین به پی‌گیری خواسته‌های سیاسی خویش می‌اندیشیدند دیگر آیت‌الله موسس را در کنارشان نمی‌دیدند. (شریفرازی، ۱۳۳۲؛ ۴۶) این کناره‌گیری در جریان مهاجرت دوم آن چنان بود که حتی از حضور در شهر قم نیز اجتناب داشت و در مدت مهاجرت به خارج از شهر سفرکرد. (جواهرکلام، ۱۳۸۲؛ ج ۲: ۲۸۱-۲۷۵ و بصیرتمنش، ۱۳۸۷؛ ۲۴۳)

حتی در قضیه‌ی شیخ محمدتقی بافقی که در اعتراض به عدم رعایت حجاب از سوی خانواده‌ی رضاشاه از سوی او مورد حمله قرار گرفته و بازداشت شده بود نیز نه تنها خود اقدامی نکرد که دیگران را نیز از تعقیب آن جریان برحدز داشت: «صحبت و مذاکره اطراف قضیه‌ی اتفاقیه مربوط به شیخ محمدتقی (بافقی) برخلاف شرع انور و مطلقاً حرام است.» ( بصیرتمنش، ۱۳۸۷؛ ۲۴۴)

با وجود این دوری از دخالت مستقیم در مسایل سیاسی اما آیت‌الله مبارزه‌ی خویش را با سیاست‌های ضدیدنی رضاشاه به طریق دیگری دنبال می‌کرد و آن تقویت حوزه‌ی علمیه‌ی تازه‌تاسیس بود با مماثلات در قبال برخی اقدامات و سخت‌گیری‌های حکومت و در کنارش تربیت طلاب و فضلایی که هریک بعدها مننشا خدمات فراوانی به جامعه‌ی

اسلامی بودند.<sup>۱</sup> علاوه بر این‌ها با فرستادن برخی از شاگردان خویش به شهرستان‌ها برای تشکیل حوزه‌هایی در آن مناطق و با حمایت‌هایی که از این حوزه‌ها و شاگردان خویش می‌نمود، در توسعه‌ی نهاد آموزشی‌مذهبی سعی نمود که این خود مهم‌ترین واکنش در قبال سیاست‌های اسلام‌ستیزانه‌ی رضاشاه بود و همین اقدامات بود که موجب شد تا قم بالقوه به صورت دژ محکمی از تعالیم اسلامی و بعدها چون پایگاهی برای مبارزات اسلامی درآید. (الگار، ۱۳۸۸؛ ۳۳۸)

در مورد بقیه‌ی اقدامات و اصلاحات رضاشاه از قبیل اصلاحات قضایی و آموزشی، اتحاد لباس و قانون نظام وظیفه‌ی اجباری نیز آیت‌الله حائری موضعی اتخاذ نکرد. تنها موضع‌گیری قابل ذکر آیت‌الله حائری در مقابل سیاست‌های پهلوی اول به جریان کشف حجاب مربوط می‌شد که آیت‌الله حائری به اصرار اطرافیان، با فرستادن تلگرافی برای شاه، محترمانه از او خواست که از این کار جلوگیری کند که با تهدید وی توسط رضاشاه و تبعید چند تن از نزدیکانش که ظن همکاریشان در نوشتن تلگراف می‌رفت، با شدت با آن برخورد شد. ( بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۵۹-۲۵۷)

هرچند که برخی را عقیده این است که آیت‌الله حائری بر اساس دوراندیشی و آگاهی از تمایلات سخت ضد مذهبی شاه، در پی حفظ حوزه‌ی نوپایش از فروپاشی، از دخالت در امور سیاسی گریزان بود (شریفرازی، ۱۳۳۲؛ ۴۶) اما سیره ایشان هم نشان‌دهنده‌ی کناره‌گیری همیشگی‌اش از این امور است. چه پیش از تاسیس این حوزه جدید و در زمانی که در عراق حضور داشت نیز شاهد گریز دائمی وی از درگیرشدن در این چالش‌ها با هجرت یا کناره‌گیری از تمامی عرصه‌هایی هستیم که فقه‌ها به سیاست ورزی مشغولند. این بی‌عملی آیت‌الله حائری بی‌شک برگرفته از اندیشه و دیدگاه وی در مورد حکومت بود که به نوعی می‌توان گفت که نظام دو قطبی حکومت مشروعه را نظام مطلوب خویش می‌دانست. (کدیور، ۱۳۷۸؛ ۷۹-۷۸)

<sup>۱</sup>-برای اطلاع از اسامی روحانیون و فضلایی که از حوزه‌ی درس آیت‌الله حائری بهره برده‌اند نک: شریفرازی، پیشین، ۱۳۳۲

به نظر ایشان حفظ اساس اسلام و صیانت از نفوس و اعراض و اموال مسلمانان و دفع مفاسد از ایشان واجب است. اما انجام این امور مهم متوقف بر وجود افراد مقتدر مبوسط الید است، هر کس که قدرت انجام این امور را دارد، مکلف محسوب می‌شود. از دید وی دلیل معتبری بر اختصاص تکلیف اداره‌ی جامعه در زمان غیبت به حکام شرع و فقهاء به عنوان منصوب از جانب امام عصر(عج) و نائبان ایشان در دست نیست: «شأن فقيه جامع الشرایط اجرای حدود، افتاء، قضاؤت و ولایت بر غائبان و قاصران است. این کجا و تصدی حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز فاسقان و کافران و اداره‌ی امور معاش و حفظ قلمرو و رفع سلطه‌ی کافران از ایشان کجا؟» (کدیور، ۱۳۷۸؛ ۹۷-۹۸) بنابراین سلطان شیعه‌ای که آماده است هرگاه امام عصر(عج) ظهور بفرماید، قدرت را به ایشان تسلیم کند و به تدبیر جامعه‌ی اسلامی و رتق و فتق امور مسلمین و دفع اجانب از سر حدات اسلامی اقدام کند، ظالم محسوب نمی‌شود. به نظر ایشان از ادله‌ی فقهی نحوه‌ی خاصی از حکومت برای زمان غیبت به دست نمی‌آید. (کدیور، ۱۳۷۸؛ ۷۹)

این بی‌اعتنایی به مسایل سیاسی را می‌توان در سیره‌ی شاگرد برجسته‌ی وی آیت‌الله محمدعلی اراکی نیز مشاهده کرد که در زمانی که شور سیاست‌ورزی فقهاء و مراجع در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ش حتی از ایران به نجف نیز کشیده شده‌بود و مراجع سنتی تر آن حوزه هم در باب مسایل سیاسی ایران اظهارنظر می‌کردند، تنها یک تلگرام از آیت‌الله اراکی به شاه در اعتراض به مفاد لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی مشاهده می‌شود.

(مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: ج ۱: ۴۹)

این دوری از سیاست خواه ناخواه برای دولت سودمند بود زیرا دولت را از بسیاری از مشکلات و دردرسها رها می‌ساخت. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۸۰) رضاخان که در ابتداء و در روز تصویب ماده‌واحده‌ی خلع قاجار از سلطنت، فروش مشروبات الکلی را ممنوع و قماربازی را غیرقانونی کرده، قیمت نان را پایین آورده و با توصیه به زنان برای حفظ

۲۲

۱- «حضور مبارک اعلیٰ حضرت همایونی؛ پس از اهدای سلام راجع به تصویب‌نامه‌ی اخیر مشتمل بر سه مطلب معهود، عدم موافقت آن را با موازین شرع انور و عدم رضایت و نگرانی عموم مسلمین جهان را به خاطر شریف معروض و اعلام می‌دارد از توجهات ملوکانه به ترویج دین مبین، الغای صریح آن را در اسرع اوقات انتظار دارد.» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴: جلد ۱: ۴۹)

عفت عمومی، اجرای اصول اخلاقی را وعده داده بود و همچنین ادعا کرده بود که دو آرزوی بزرگش در زندگی دست‌یابی به صلح و امنیت برای مردم و اجرای شرع مقدس اسلام بوده است، (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۶۸) پس از تثبیت حاکمیت استبدادی اش، آن‌چنان با شدت در مسیری خلاف آن حرکت کرد که کسی را یارای مقابله با وی نبود. وی که با محدود کردن مراسم عزاداری محرم و منع کردن قمه‌زنی و زنجیرزنی، برانداختن رسم دیرین بستنشینی و تحصن در اماکن مقدس، جلوگیری از صدور روایید زیارت عتبات عالیات و مکه و مدینه و مهم‌تر از همه کشف حجاب و ایجاد مزاحمت برای بانوان محجبه (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۷۵ و ۱۷۹) ضدیت خود را با نمادها و شعائر مذهبی نشان داده بود، مبارزه‌ای همه جانبه را نیز با مبلغان و مفسران رسمی این دین آغاز کرده بود. با قانون اتحاد لباس محدودیت بسیار بیشتری بر آنان اعمال کرد. وی حتی بدین نیز بسندۀ نکرد و با تصرف املاک و زمین‌های وقفی ضربه‌ی سنگینی بر قدرت اقتصادی این نهاد وارد کرد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۷۴ و حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۲۱)

در کنار این محدودیت‌ها برای منادیان سنتی دین، تحت سیاست مبارزه با خرافات که از جانب حکومت تبلیغ می‌شد، شاهد به میدان آمدن مبلغان مورد تایید حکومت چون شریعت‌سنگلจی هستیم که در دارالتبلیغ‌های دولتی به ععظ و خطابه پرداخته (شریعت سنگلجی، ۱۳۲۳؛ ۶) و در کنارش نیز حکومت پهلوی با تاسیس دانشکده‌ی معقول و منقول و موسسه‌ی ععظ و خطابه سعی در تربیت واعظان و مبلغانی متناسب با سیاست‌های خویش داشت. ( بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۹۸-۹۹) والبته باید به تمام این‌ها اضافه کرد حملات مطبوعاتی که در این دوره به روش‌های مختلف نسبت به روحانیت صورت می‌گرفت. (کاتم، ۱۳۸۵؛ ۱۸۰-۱۸۱) در کنار این‌ها با ایجاد سازمان پروژه افکار که شاید برگرفته از سازمان‌های مشابه حزب نازی آلمان بود،<sup>۱</sup> تلاشی گسترده داشت

۱- با توجه به آن که پیش‌نهاد تشکیل آن را نیز متنین‌دفتری چهره‌ی سیاسی متنقابل به آلمان (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۲۹۷) ارائه داده است و همچنین برنامه‌های آن که در کنار شاهدوستی و مبارزه با خرافات و عقاید سخیف، بیشتر بر ناسیونالیسم و برتری ایرانیان در طول تاریخ و برجستگی پیش‌رفت‌های اخیر کشور تاکید داشت ( بصیرت‌منش،

برای تربیت و پرورش فکر و ذهن واندیشه‌ی ملت ایران در جهت سیاست‌های خویش. ( بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۹۹) چنین به نظر می‌رسد که پهلوی اول با مجموعه‌ی این اعمال قصد داشت تا با تربیت گروهی، نهاد روحانیتی دولتی تشکیل دهد. نهادی نه مانند سابق موازی با نهاد دولت و همسنگ آن و یا گاهی حتی با وزنی بالاتر از آن بلکه زیرمجموعه‌ی دولت و برای مشروعيت‌بخشی و تقویت پایه‌ها و در موقع ضرور توجیه‌گر سیاست‌ها و عمل کرد آن.

بعد از درگذشت آیت‌الله حائری هم که مراجع ثلاث<sup>۱</sup> اداره‌ی حوزه را بر عهده گرفتند، از شدت این فشارها کاسته نشد. در این زمان حوزه به سختی به حیات خود ادامه می‌داد. نگرانی از تعطیلی حوزه‌ی قم باعث نالمیدی و دلهره‌ی طلاب آن شده بود (شريفرازي، ۱۳۳۲؛ ۴۸) تا جایی که حتی مجالس دعایی برای حفظ حوزه برگزار می‌شد. (صاحبہ با آیت‌الله سید اسماعیل هاشمی، ۱۳۷۲؛ ۸۲) تاثیر این رفتار حکومت تا بدان‌جا بود که در اواخر دوره‌ی رضاشاه مجموع طلاب حوزه‌ی قم به حدود ۳۰۰ نفر کاهش یافت (صاحبہ با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبایي، ۱۳۷۰؛ ۴۷) و بیش‌تر مدارس شهرستان‌ها تعطیل شده یا تغییر کاربری داده بودند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۲۰)

در این زمان با وجود تفاوتی که در نگاه سیاسی این سه تن وجود داشت اما با حضور رضاشاهی که در اوج قدرت خویش قرار داشت و حتی پیش از این نیز هیچ‌گونه مخالفتی را تحمل نمی‌کرد، هیچ‌یک را یارای مداخله در امور سیاسی و مخالفت با تصمیمات شاه نبود. نه آیات صدر و حجت که موسس حوزه وصی خویش قرارشان داده بود ( بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۶۹) و نه مرجع سیاسی‌تری چون آیت‌الله محمدتقی خوانساری را چنین پشتوانه و جسارتی بود. با توجه به وصی قراردادن آیت‌الله حائری، آیات حجت و صدر را برای پس از خود، اینان مقام و موقعیت بالاتری یافتند و در میان این دو نیز آیت‌الله حجت بود که چنین مقامی یافت چرا که علاوه بر برتری وجهی علمی‌اش نزد طلاب ( بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۶۹) به نظر می‌رسد که آیت‌الله حائری نیز

۱۰۰-۱۰۱؛ ۱۳۸۶) این فرض بسیار محتمل به نظر می‌رسد و هدف از آن هم احتمالاً تربیت نیروهایی است برای تشکیل حزبی نیرومند و فرمانبردار هم‌چون حزب نازی آلمان، برای تحکیم پایه‌های قدرت شاه و استبداد منورش.

۱- آیت‌الله سید صدرالدین صدر، آیت‌الله سید محمد حجت‌کوهکمری و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری.

بی میل به اداره‌ی حوزه توسط وی نبود چه آن که حتی مجلس درس و بحث و محل نماز خویش و دفتر شهریه‌ی طلاب را به وی واگذار کرد. (شریفرازی، ۱۳۳۲؛ ۸۹) توافق مشی سیاسی این دو نیز در این نزدیکی بی‌تأثیر نبود. چرا که آیت‌الله حجت نیز گریزان از عرصه‌ی سیاست می‌نمود تا بدان جا که «از تماس و نزدیک شدن با سیاستمداران و وزرا و امرا و سفرا و وکلا متوجه و پریشان» می‌گشت. (شریفرازی، ۱۳۳۲؛ ۱۰۲) او حتی یکبار در پاسخ اعتراض شیخ محمد تقی بافقی که وی را به مبارزه و قیام فرامی‌خواند و خطاب به وی گفته بود شما مگر فرزند امام حسین(ع) نیستید؟ با تبسیم گفت‌بودند: «خیر، من فرزند امام حسن مجتبی(ع) هستم.» (شریفرازی، ۱۳۳۲؛ ۱۰۲) این جریان خود به خوبی نمایان‌گر مشی سیاسی اوست. سیره‌ای که مشخصه‌ی اصلی آن کناره‌گیری و عدم مداخله در سیاست است تا بدان جا که در بحث صلوه، از ورود به مبحث نماز جمعه که از امور حکومتی است و از وظایف نواب عامه، خودداری می‌نمود.

( بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۷۲)

هرچند که در تلگرافی که تاریخ آن مشخص نیست و به نظر در اعتراض به کشف حجاب، خطاب به آیت‌الله بهبهانی در تهران از ایشان خواست که به اولیای امور تذکر دهد: «در بلاد اسلامی امری که مخالفت آن از جهاتی با شریعت مقدسه محرز است اجرای آن غیرممکن است و تولید مفاسد خواهد نمود» (جواهر کلام، ۱۳۸۲؛ ۲: ۱۸۷) و یا در پاسخ پرسش اتحاد مسلمین از ایشان در مورد اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی چنین گفت: «البته اصل قضیه جای تردید نیست و عموم متدينین و علاقه‌مندان به دین لزوم آن را می‌دانند و شخص حقیر هم اگر حضرات مراجع دامت برکاتهم اقدامی فرمایند عملی شود، تبعیت خواهد نمود» (نشریه‌ی آیین اسلام، جمعه ۱۳۲۶/۳/۸؛ ۵)

اما با وجود این نمی‌توان دوری‌گزینی اش را از امور سیاسی و حکومتی نادیده گرفت.

در کنار آیت‌الله حجت اما در همین زمان آیت‌الله خوانساری نیز حضور دارد که نگاهی متفاوت به سیاست دارد. او در سال ۱۳۳۳ ق در جریان جنگ اول جهانی در میدان رزم با انگلیسی‌ها حاضر بود و به اسارت درآمده و طعم تبعید را نیز چشیده بود. وی پس از چهارسال تبعید در مستعمرات انگلیس در شبه‌قاره در سال ۱۳۳۷ ق آزاد شده و پس از اقامت کوتاهی در خوانسار به اراک رفته و با هجرت آیت‌الله حائری او نیز به قم مهاجرت

کرد. (جواهر کلام، ۱۳۸۲؛ ج ۳: ۱۳۳-۱۳۱) هر چند که دیگر در زمان حیات آیت‌الله حائری و حتی پس از آن نیز چندان جلوه‌ای از سیاست‌ورزی‌های پیشین‌اش مشاهده نمی‌شود. آن‌گونه که در پاسخ پرسش پیش‌گفته‌ی اتحادیه‌ی مسلمین چنین می‌نویسد: «مکتبی به عنوان اتحادیه‌ی مسلمین به امضای جناب عالی واصل و از مندرجاتش مستحضر شدم و بسیار تقدیس و بسی مورد تمجید می‌باشد... امید است از جانب خداوند تعالی فرجی عاجل برای عموم جامعه‌ی مسلمین فراهم آید و از جمیع مذیق‌ها و فشارهای دینی و دنیوی استخلاص حاصل گردد» (نشریه‌ی آیین اسلام، ۱۳۲۶/۳/۸؛ ۱۶) هر چند که شاید بتوان این تقدیس و تمجید را نشانه‌ای بر تایید مضمون سوال محسوب کرد که با توجه به مذیق‌ها و فشارهای دینی و دنیوی، آیت‌الله از پاسخ صریح بدان پرهیز داشته‌است. اما بعدها در جریان نهضت ملی از فعال ترین مراجع بود و از معبد حامیان حوزوی هم‌سنگ سابقه آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام. (رهنما، ۱۳۸۴؛ ۱۹ و ۷۱ و ۷۹-۸۲)

در تایید سیاسی بودن وی همین بس که از سال ۱۳۶۰ق (در حدود سال ۱۳۲۰ش) با احیای سنت متروک در میان شیعیان به اقامه‌ی نماز جمعه در مدرسه‌ی فیضیه پرداخت که پس از مدتی به علت کثرت مامومین در مسجد امام حسن عسکری(ع) برپایش می‌نمود. (جواهر کلام، ۱۳۸۲؛ ج ۳: ۱۳۳) این اقدام وی در کنار صرف نظر کدن آیت‌الله حجت از پرداختن به بحث نماز جمعه در درس خویش به خوبی تفاوت اندیشه‌ی این دو مرجع را نشان می‌دهد. شاید همین افکار و اعمال بود که با وجود سابقه‌ی همراهی بیشترش وی را از وصایت آیت‌الله حائری محروم کرد. اما این تحرکات و تفاوت‌ها نیز هیچ‌یک مانع از آن نبود که این سه‌تн با هر گرایش سیاسی که داشتند با پرهیز از دخالت‌های سیاسی، حوزه‌ی علمیه را در آن شرایط بحرانی و حاد اوخر دوره‌ی رضاشاه از خطر نابودی حفظ کرده و تدریس و تامین مخارج طلاب را عهده‌دار شوند.

هر چند در این زمان آیت‌الله حائری و حتی پس از نیز حوزه‌ی علمیه‌ی قم مقهور قدرت شاه مستبد شده و به سختی نفس می‌کشند اما کمتر از نیم قرن بعد، این شاگردان حوزوی آیت‌الله حائری هستند که رهبری قیامی را بر عهده می‌گیرند که طومار حکومت فرزند «رضاشاه کبیر» را پیچیده و انقلابی اسلامی را به پیروزی می‌رسانند.

فرزندی که هر چند پس از روی کار آمدن در سال ۱۳۲۰ ش تا سال ۱۳۴۰ ش با نهاد مذهب با ملایمت و مماثلات برخورد می کرد اما پس از رحلت آیت الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ ش، با قدرت سعی در اجرایی کردن همان سیاستهای مذهبی پدر داشت.

#### عصر محمد رضا شاه

الف) زمان حیات آیت الله بروجردی (همکاری سرد): محمد رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ به جای پدر به سلطنت رسید. حکومتی که پایه هایش بسیار لرزان و متزلزل می نمود. شاه جوان که خود از این موقعیت سست اش آگاه بود کوشید تا با تظاهر به مشروطه خواهی و دین داری و روی آوردن به فعالیت های خیریه، محبوبیتی برای خود بدست آورد. (عظمیمی، ۱۳۷۲؛ ۶۹-۶۸) با هدف همین جلب قلوب مذهبی ها بود که تقاضاهای آیت الله قمی<sup>۱</sup> که در زمان پدرش و پس از اعتراض به کشف حجاب به عراق تبعید شده و اکنون پس از برکناری رضا شاه برای زیارت به کشور بازگشته و با استقبال مردم مواجه شده بود، مبنی بر لغو ممنوعیت حجاب و واگذاری مدیریت اوقاف به روحانیون و گنجاندن دروس مذهبی در مدارس پذیرفته شد. (عظمیمی، ۱۳۷۲؛ ۱۱۵)

در همین راستا بود که از محاکمه‌ی یکی از اعضای فدائیان اسلام که قاتل سید احمد کسری بود، چشم پوشی شد. شاه هم چنین کوشید تا روابط خود را با علمای بزرگ چون آیت الله بروجردی، بهبود بخشد. بدین منظور به دیدارش می رفت و توصیه های وی را محترم می شمرد. (حسینیزاده، ۱۳۸۹؛ ۱۲۹)

این نزدیکی البته تنها از جانب شاه دنبال نمی شد بلکه روحانیون هم راغب به این رابطه بودند. حضور قدرتمند حزب توده و اندیشه های مارکسیستی به عنوان دشمنی مشترک، هر دو طرف را به داشتن چنین رابطه‌ی صمیمانه‌ای ترغیب می کرد. (حسینیزاده، ۱۳۸۹؛ ۱۲۸-۱۲۹) آن گونه که پس از ترور شاه در بهمن ۱۳۷۲، علما با لحنی بسیار صمیمانه نجاتش را تبریک گفتند. (اخوی، ۱۳۶۹؛ ۱۵۰) ترس از همین دشمن مشترک

۱- آیت الله سید حسین قمی از مراجع تقلید و ساکن مشهد بود که پس از اعتراض به کشف حجاب به کشور عراق تبعید شد. وی به همراه سید ابوالحسن اصفهانی مرجعیت شیعیلت را بر عهده داشت و سه ماه پس از وفات آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی دارفانی را وداع گفت.

بود که در جریان نهضت ملی به کمک شاه آمد تا با حمایت‌های طیف نسبتاً گسترده و تاثیرگذاری از روحانیون بر رقیبی قدرتمند چون مصدق و جبهه‌ی ملی غلبه کند.  
(حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۳۱ و ۱۶۰)

اما این‌ها هیچ یک نشانه‌ی تایید کامل شاه از سوی آیت‌الله نبود به طوری که وی در پاسخ نامه‌ی تعدادی از فضایی برجسته‌ی حوزه هم چون آیات گلپایگانی، داماد، کمالوند، حائری بزدی و خمینی که نظر ایشان را در مورد مجلس موسسیان تشکیل شده در بهار ۱۳۲۸ پرسیده بودند، هرگونه موافقت با آن را تکذیب و بیان فرمودند: «چگونه ممکن است در چنین امر مهمی اظهار نظر نمایم و حال آن که نتایج آن بر من روشن نیست.» (صحیفه‌ی امام(نسخه‌ی دیجیتال)، ج ۱: ۲۶)<sup>۱</sup> هرچند که با کنار رفتن رضاشاه و بازشدن فضای سیاسی کشور و در کنارش حملات گاه و بی‌گاه برخی دگراندیشان چون کسری و حکمی‌زاده به نهاد دین و اساس مذهب، حوزویان را ترغیب به حضور بسیار فعال‌تری در عرصه‌ی سیاست می‌کرد، آن‌چنان که فدائیان اسلام و طلاب جوان هوادار آن بدان مایل بودند و عمل می‌کردند، اما در راس حوزه و در میان مراجع این ایده چندان طرفداری نداشت. به خصوص باید به آیت‌الله بروجردی اشاره کرد که با وجود بر عهده داشتن زعمت حوزه و مرجعیت عامه، هیچ علاقه‌ای به سیاست بروز نمی‌داد و حتی دیگران را نیز از آن منع می‌کرد تا جایی که با تشکیل مجمعی از طلاب و فضایی حوزه بر عدم شرکت طلاب در سیاست تاکید کرد (اخوی، ۱۳۶۹؛ ۱۵۰) و یا فدائیان اسلام را که با سیاسی کردن فضای حوزه در نظم آن اخلاق می‌کردند، از قم و حوزه اخراج کرد (عجفیان، ۱۳۸۷؛ ۲۱۰) و شهریه‌اشان را قطع کرد.

این برخورد آیت‌الله بیشتر ناشی از نگاه وی به سیاست است که با مشاهده‌ی واکنش ایشان در جریان اصلاحات ارضی و مبارزه با بهائیان، نمی‌توان کاملاً بر غیرسیاسی و

۱- متن پرسش به این صورت می‌باشد: «چون منتشر است که راجع به تشکیل مجلس موسسیان بین حضرت مستطاب عالی و بعض اولیای امور مذاکراتی شده و بالنتیجه با تشکیل مجلس مؤسس موقوفت فرموده‌اید، نظریه این که تشکیل مجلس موسسیان مؤثر در مقدرات آینده‌ی کشور و مصالح دینی و ملی و اجتماعی است، به علاوه حدود اختیارات نمایندگان و نتایجی که ممکن است این اقدام داشته باشد معلوم نیست، مستدعی است حقیقت این انتشار را برای روش نشدن تکلیف شرعی اعلام فرمایید.» (صحیفه‌ی امام(نسخه‌ی دیجیتال)، جلد ۱: ۲۶)

بی طرف بودن ایشان تکیه کرد هرچند که آیت‌الله نیز در پاسخ اتحادیه‌ی مسلمین و پرسشی در مورد اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی با کنایه از کنار آن می‌گذرد: «راجع به موضوعی که تذکر داده‌بودید، چنین نیست حقیر متذکر این‌گونه مسائل نباشم نهایت این امور را کاملاً باید در اطراف آن دقت و تدبیر نمود که در بد و ختم آن به موانع و محذوری تصادف ننماید.» (نشریه‌ی آیین اسلام، ۱۳۲۶/۳/۸؛<sup>۴</sup> چنان‌که در جریان کنگره‌ی پیش‌گفته که بر منع طلاق از شرکت در سیاست تاکید شد نیز آیت‌الله با تایید نظام مشروطه از شاه و سلطنت حمایت کرد (عظیمی‌اترگله، ۱۳۸۷؛ ۱۰۱) در واقع ایشان و هم‌فکران حوزوی دیگرش با تایید سلطنت و ارزش‌های سیاسی- اجتماعی محافظه‌کارانه‌ی آن، مشروط به محترم داشتن معیارها و قوانین اسلامی در روابط اجتماعی، به حمایت از آن برخاستند. (اخوی، ۱۳۶۹؛ ۱۴۸) این محافظه‌کاری که کاملاً از دو پاسخ پیشین آیت‌الله به پرسش‌های «اتحادیه مسلمین» و همچنین برخی از فضلای حوزه هویدادست موجبی است تا بعضی از محققین ایشان را در گروه «روحانیون محافظه‌کار ساکت» به شمار آورند که در حیطه عمل، موضع حاشیه نشینی در عرصه سیاست را اتخاذ کرده و موضع سیاسی آن‌ها نسبت به سلطنت پهلوی، کاملاً ایجابی و در موارد تخلف آن از قوانین شرعی، به تذکر، نصیحت و گاهی اوقات به انتقاد بسته می‌گردید. (عظیمی‌اترگله، ۱۳۸۷؛ ۸۵)

اگر چه همین محققین معتقدند که اینان نسبت به نهضت ملی نفت جایگاه سکوت و خاموشی (با تایید ضمنی) را برگزیدند (عظیمی‌اترگله، ۱۳۸۷؛ ۱۰۶) اما شاید آزادی عملی که در دوره‌ی دولت مصدق برای گروه‌های مختلف از جمله حزب توده ایجاد شده بود و به خصوص تندروی‌های این گروه در فاصله‌ی بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد، (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۳۴۴) آیت‌الله بروجردی را آن‌گونه نگران کرده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد در پاسخ تلگراف شاه، «وروود مسعود اعلی‌حضرت» را امیدبخش «اصلاح مفاسد ماضیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین» می‌داند. (اخوی، ۱۳۶۹؛ ۱۸۵)

پس از کودتا به نظر می‌رسد که شاه هنوز فرصت را برای اصلاحات اجتماعی و مذهبی آماده نمی‌دید چه آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجع منحصر و زعیم قدرتمند حوزه، مانعی جدی در برابر این اقدامات بود. شاه که این مطلب را دریافت‌که بود به تثبیت قدرت

خویش در حوزه‌های دیگر پرداخت مسئله‌ی نفت را به سرعت حل کرده و تولید و فروش نفت را در اختیار کنسرسیومی از شرکت‌های آمریکایی، انگلیسی و اروپایی قرارداد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۱۶) در سال ۱۳۳۴ ش ایران با پیوستن به پیمان بغداد به طور رسمی وارد جرگه‌ی کشورهای بلوک غرب شد و چندی بعد با امضای موافقتنامه‌ی دفاعی با آمریکا به هم پیمان رسمی این کشور تبدیل شد. (حسینیزاده، ۱۳۸۹؛ ۱۳۷) اما در داخل نیز دو حزب «ملیون» و «مردم» به رهبری منوچهر اقبال و اسدالله علم تاسیس شد تا با بازی کردن نقش افليت واکثیت، ظاهری دموکراتیک به نظام پادشاهی دهنده. احزابی که مردم به طعنه آن‌ها را احزاب «بله قربان» و «چشم قربان» نامیده بودند. وی در کنار افزایش تدریجی نیروهای مسلح از ۱۲۰۰۰۰ نفر به بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر، با استفاده از همکاری‌های فنی سازمان اطلاعاتی اسرائیل و آمریکا و FBI، پلیس مخفی مخوبی با عنوان سواک، برای کشف و سرکوب سازمان نیروهای مخالف تشکیل داد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۳۸۷-۵۱۶)

قم در سال‌های نخست دهه‌ی ۳۰ در مورد شکست نهضت ملی و عضویت ایران در پیمان بغداد و تداوم حضور شرکت‌های نفتی در کشور سکوت کرد و در عوض دربار نیز با سرکوب توده‌ای‌ها، احترام به مجتهدان و جلوگیری از فعالیت بهائیان و گاه حتی تظاهر به دین داری به این سکوت علما پاسخ داد. در این سال‌ها بخشی از فعالیت‌های تبلیغی و علمی حوزه به نفی مارکسیسم اختصاص یافت‌بود و دو کتاب اصول فلسفه، نوشته‌ی علامه طباطبایی و فیلسوف‌نماها، نوشته‌ی آقای مکارم‌شیرازی، به عنوان کتاب سال انتخاب شدند. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۸۲) شاه برای اجرای بی‌دغدغه‌ی سیاست‌های

خویش در جهت تحکیم پایه‌های قدرتش، به مدارا با نیروهای مذهبی پرداخته و تمایلی به ایجاد جبهه‌ای جدید در برابر خویش نداشت و مسلما در این احتیاط شاه در قبال مذهبیون، اقتدار آیت‌الله بروجردی به عنوان سدی در برابر اقدامات متزلزل کننده‌ی جایگاه دین و روحانیت در اجتماع بسیار تأثیرگزارتر بود تا تمایلات قلبی خود شاه.

اما این همراهی هم محدودیت‌هایی را شامل می‌شد و عبور از این خطوط قرمز عاقب وخیمی را برای زیرپا گذارنده‌ی آن به همراه داشت. آنچنان که چنین فرجامی برای نواب صفوی و یاران فدائیش مشاهده می‌شود که پس از ترور حسین علا در سال

۱۳۴ ش دستگیر و بلافضله اعدام شدند. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۰۹) در حالی که در همان زمان‌ها آیت‌الله بروجردی و نمایندگانش دسترسی آسانی به دربار داشتند و شاه نیز معمولاً گوش شنوازی برای این توصیه‌ها داشت آن چنان که در مبارزه با بهائیان و مرکز آن‌ها در تهران در همان سال نشان داد (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۱۸۹-۱۸۸) البته شاه پس از تثبیت قدرت و سرکوب توده‌ای‌ها و ملی‌گرایان کم از علما فاصله گرفت. بهائیان به رغم وعده‌هایی که شاه به آیت‌الله داده بود، همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دادند و بی‌حجابی و بی‌اعتنایی به شعائر اسلامی بیش از پیش گسترش می‌یافتد و دولت هم در عمل بدان دامن می‌زد که واکنش آیت‌الله بروجردی را نیز به دنبال داشت. چنان‌که در مسئله‌ی اصلاحات ارضی با مخالفت شدید آیت‌الله بود که رژیم از اجرای آن موقتاً منصرف شد. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۴۰) همراهی شاه و روحانیت که در ابتدای این دوره بسیار گرم و صمیمی می‌نمود، رفتاره رفته رو به سردی نهاد و شاید «هم‌کاری سرد» توصیفی باشد از رابطه‌ی دربار و حوزه در این برهه‌ی زمانی. اگر چه در این دوره بزرگان دیگری نیز با تفکراتی متفاوت از آیت‌الله بروجردی در حوزه حضور داشتند که شاید دخالت بیشتری را در امور سیاسی می‌پسندیدند چنان‌که پس از رحلت آیت‌الله، خود چنین کردند اما با توجه به زعمت و اقتدار آیت‌الله بروجردی این سکوت محافظه‌کارانه بر حوزه حاکم بود. (عظیمی‌اترگله، ۱۳۸۷؛ ۸۵)

#### از رحلت آیت‌الله بروجردی تا پیروزی انقلاب اسلامی

با رحلت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ دور جدیدی از تعامل حکومت پهلوی با جریان مذهبی آغاز شد. شاه در سال ۱۳۳۹ ش به دلیل مشکلات اقتصادی و تمایل دولت مردان آمریکایی، علی امینی، سیاستمداری لیبرال و وفادار به مشروطه را که به دلیل هم‌کاری سابقش با قوام ومصدق به شدت مورد تنفرش بود (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۱۹) به نخست وزیری گمارد و فضای نسبتاً بازی را در اختیار مخالفان قرار داد که شکل‌گیری جبهه‌ی ملی دوم از نتایج آن بود. امینی که با هدف انجام اصلاحات بنیادین در چارچوب قانون اساسی روی کار آمده بود در حالی که نه شاه و نه جبهه‌ی ملی از وی حمایت نمی‌کردند، موفقیتی بدست نیاورد و استعفا داد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۲۱)

با استعفای امینی، شاه انجام اصلاحات را خود بر عهده گرفت. وی که دیگر مانعی قدرتمند چون آیت‌الله بروجردی را نیز در برابر خود نمی‌دید، فضا را برای تحکیم پایه‌های قدرت استبدادش فراهم می‌دید. اما محاسبات شاه خالی از اشکال نبود و از آن‌جا که حوزه و علمای مطرح آن مشی متفاوتی با آن چه پیش از این از حوزه مشاهده شده بود، در پیش گرفتند. شاید بتوان با توجه به تعامل حوزه با دولت فاصله‌ی درگذشت آیت‌الله بروجردی تا پیروزی انقلاب اسلامی را طی سه دوره‌ی متفاوت در نظر گرفت هرچند که در همین فاصله نیز هریک از مراجع و بزرگان حوزه نیز با توجه به اندیشه‌ی خویش و انتظاراتش روشی را برای مقابله با نظام برمی‌گزید که گاه متفاوت از دیگر مراجع بود اما با وجود آن کلیت حوزه را نمی‌توان خارج از این تقسیم‌بندی دانست.<sup>۱</sup>

ب) مرحله‌ی اول؛ ۱۵ فروردین ۱۳۴۰ تا آبان ۱۳۴۳ (مبازه‌ی سخت): در این مرحله نیروهای مذهبی به رهبری مراجع و در مقابل، حکومت با جبهه‌گیری در برابر یک‌دیگر «جنگی سخت» را آغاز نمودند. این جنگ ابتدا با تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی توسط هیئت دولت آغاز شد که نامه‌نگاری و تلکرافات مراجع و علمای بلاد به شاه و سپس نخست وزیر را برای لغو آن به دنبال داشت. دلایل مخالفت هم برخی مواد این لایحه بود که به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن می‌داد و علاوه بر حذف اسلام از شرایط منتخبین، سوگند به کتاب آسمانی را به جای سوگند به قرآن گنجانده بود. در این جبهه پیروزی با علما بود که «نهضت ۲ ماهه» را با موفقیت پشت سر گذارند. (جعفریان، ۱۳۸۷: ۲۸۴) اما پس از آن شاه خود وارد میدان شد و اصول

۱- نویسنده سخن‌شناسی عالمان در فاصله‌ی سال‌های آغاز نهضت ملی تا ۴۲، شش گونه‌ی متفاوت از رفتار سیاسی را در بین روحانیون شناسایی و معرفی کرده است اما اقدامات رژیم در سال‌های ۴۱ و ۴۲ به گونه‌ای بود که شاهدین حتی روحانی حامی درباری چون آیت‌الله بهمهانی نیز با دیگر مراجع در بیان اعتراضان همراه شده و به انتقاد از رژیم می‌پردازد. بهنظر می‌رسد آن گونه‌شناسی بیشتر بر دوره‌ی زمانی سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۰ تطبیق می‌کند و نه پس از آن. هرچند که بعضی از مراجع نیز رفتارشان کاملاً بر آن چه که در آن رساله مطرح شده مطابقت می‌نماید اما نمی‌توان آن را بهطور کامل بر رفتار همه‌ی مراجع در این برهه و سال‌های پس از آن تا پیروزی انقلاب اسلامی تطبیق داد.

شش گانه‌ی انقلاب سفید را به رفراندوم گذاشت که تنها یکی از اصول آن «اصلاحات ارضی» بود. (حسینیزاده، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹) ولی علماء باز در مقابل این اصلاحات قرار گرفتند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۱: ۵۷-۶۲ و ج ۵: ۳۱ و ۳۲) اما شاه در دیدار با نماینده‌ی علماء<sup>۱</sup> تاکید می‌کند که بقای سلطنتش به اجرای این اصول بستگی دارد. (رجبی، ۱۳۷۷؛ ۲۶۳)

بی‌اعتنایی مراجع و روحانیون در سفر شاه به قم، عصبانیت شدید وی را بر می‌انگیزد و در پی آن سخنرانی تند شاه علیه روحانیت، راه هرگونه صلح و آشتی بین دو طرف را می‌بنند. (حسینیزاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۰-۱۴۱) رفراندوم برگزار شده و طبق اعلام دولت بیش از ۹۹ درصد مردم بدان رای مثبت دادند. (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ج ۱: ۲۱۴) در مقابل برخی از مراجع عید نوروز سال ۴۲ را اعلام عزا کردند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۱: ۷۲ و ج ۵: ۳۶-۳۷) در پاسخ عوامل و نیروهای رژیم به مراسم عزاداری امام صادق(ع) که در مدرسه‌ی فیضیه از جانب آیت‌الله گلپایگانی برگزار شده بود، حمله کردند. (روحانی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۶۷-۲۷۳) این واقعه آن چنان ناراحت‌کننده بود که آیت‌الله حکیم از مراجع قم درخواست کند تا به نجف مهاجرت کنند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۸۴) اما مراجع قم بر بقایشان در قم تاکید داشتند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۱: ۸۹-۹۱ و ج ۵: ۳۸-۴۰)

در ۱۳ خرداد آن سال که مصادف با عاشورای حسینی بود، امام خمینی در مدرسه‌ی فیضیه سخنرانی کرده و این بار مستقیماً خود شاه را هدف حملات خود قرار داد (صحیفه‌ی امام(نسخه‌ی دیجیتال)، ج ۱: ۲۴۳-۲۴۸) که این حمله نیز در روز بعد و در سحرگاه ۱۵ خرداد با دستگیری امام پاسخ داده شد. این اقدام رژیم به قیام خودجوش مردم در همان ۱۵ خرداد منجر شد که با سرکوب شدید توسط نیروهای نظامی رژیم مواجه شد. (نجاتی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۳۶) دولت که گمان می‌برد اوضاع را کنترل و مخالفین را از میدان بدر کرده، قصد محاکمه‌ی صحرایی خاطیان را داشت (دوانی، بی‌تله، ج ۴: ص ۱۳۰) که یکباره با مهاجرت مراجع قم و مشهد و علمای بزرگ

۱- آیت‌الله روح‌الله کمالوند به نمایندگی از روحانیون به ملاقات شاه رفته بود.

شهرستان‌ها به تهران روبه‌رو شد که خواستار آزادی امام و باقی بازداشت‌شده‌ای آن چند روز بودند. (دوانی، بی‌تا، ج ۴: ۱۳۰-۱۳۴ و جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۸۷) در مقابل این اقدام علماء، دولت عقب‌نشینی کرد و به تدریج علمای بازداشتی و از جمله امام را آزاد کرد.

پس از آزادی امام با وقفه‌ای چند ماهه، این مبارزه بر سر قانون کاپیتولاسیون از سر گرفته شد که این بار به بازداشت و تبعید فوری ایشان در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ انجامید. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۸۹) با دستگیری و تبعید امام که بدون بروز واکنش جدی یا جنبشی در میان نیروهای مذهبی روی داد و در کنار آن کناره‌گیری برخی دیگر از مراجع از مبارزه‌ای در آن سطح پیشین، دیگر رویارویی و برخوردی چون گذشته میان دولت و حوزه مشاهده نمی‌شود. در این مرحله تا سال ۴۲ تقریباً تمامی مراجع چه آنان که حامی دربار شناخته می‌شوند و چه آنان که محافظه‌کارانه سکوت اختیار می‌کردند، چه مراجع سنتی و چه مراجع سیاسی همه در کنار هم به مقابله با رژیم پرداختند هرچند که گاه اختلافاتی نیز بروز می‌کرد که مهم‌ترین آن بر سر اصلاحات ارضی بود که گروهی اصلاحات ارضی را اساساً مخالف شرع و اسلام دانسته و با آن مخالفت می‌کردند و گروهی نیز به گونه‌ای دیگر می‌اندیشیدند اما از سال ۴۲ برخی از مراجع خود را کنار کشیده و دیگر حاضر به همراهی در اعتراضات علني و بعضًا تند نسبت به حکومت نبودند و پی‌گیری مطالبات خویش را در سکوت می‌پسندیدند اما با تبعید امام دیگر محدود مراجع سیاسی میانه‌رو نیز که هر چند در سطحی پایین‌تر از امام و ملایم‌تر از ایشان، انتقاداتی مطرح می‌کردند نیز با توجه به عدم اتحاد سابق روشی دگر برای بیان اعتراضات بزرگ‌بینند.

ج) مرحله‌ی دوم؛ از آبان ۴۳ تا دی‌ماه ۵۶ (مبارزه‌ی نرم): با بسته‌شدن فضای سیاسی و عدم امکان مبارزه‌ی قانونی، آن‌گونه که مهندس بازرگان در دادگاه نظامی خویش پیش‌بینی کرده بود، گروه‌هایی چه مذهبی و چه غیرمذهبی، به سمت اقدامات رادیکال کشیده شدند، که ترور حسنعلی منصور توسط جوانان مذهبی هیات‌های مؤتلفه (براهویی، ۱۳۸۶؛ ۲۵۲) و یا سوقصد به شاه توسط یکی از اعضای گروه چپ نیکخواه

بهرامی (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ج: ۱؛ ۳۱۵) و علاوه بر آن‌ها تشکیل گروه حزب ملل اسلامی با مشی مسلحانه از علائم این رادیکالیزه شدن فضای مبارزات سیاسی بود. (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ج: ۱؛ ۳۱۲) حتی سنگ بنای سازمان مجاهدین خلق هم توسط سه تن از شاگردان جوان مهندس بازرگان در همین ایام گذاشته شد. (حسن‌زاده، ۱۳۸۶؛ ۲۲۳) این‌ها همه برکناری سرلشکر پاکروان رئیس معتمد ساواک و روی کارآمدن نصیری را در پی داشت که با حمایت شاه به تقویت ساواک پرداخت و جنگی همه‌جانبه و الیه با خشونتی بی‌سابقه علیه مخالفان به راه انداخت. ساواک با به کارگیری شکجه‌ها و وحشی‌گری‌های بی‌سابقه به یکی از مخوف‌ترین سازمان‌های اطلاعاتی جهان تبدیل شده بود. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۴) این خشونتها بدان حد بود که سازمان‌های حقوق بشر در اوایل دهه‌ی ۵۰ ایران را یکی از بزرگ‌ترین نقض‌کنندگان حقوق بشر در جهان نامیدند. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۶۱۵)

شاه پس از ۱۵ خرداد دیگر پشتیبانی همه‌ی نیروهای مذهبی و بیشتر سازمان‌ها و حزب‌های مستقل سیاسی را از دست داد و به ناچار به اجبار، زور و حمایت خارجی تکیه کرد. در این زمان دیگر علماء، توده‌های عظیم مذهبی، بازار و طبقه‌ی متوسط مذهبی و بخش‌هایی از روش‌فکران و طبقه‌ی متوسط مدرن، نیروهای متروک حکومت را تشکیل می‌دادند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۳-۱۴۴) وی نیز چون پدرش پیشرفت و توسعه را در همسان شدن با غرب می‌دید و با همین اندیشه سعی بر تحمیل الگوهای غربی توسعه بر جامعه‌ی کاملاً متفاوت ایران داشت. از جلوه‌های عینی این غرب‌گرایی در عرصه‌ی سیاست، گرایش به آمریکا بود که در این مسیر تا مرز وابستگی پیش رفت و از نخستین عالیم این وابستگی نیز تصویب لایحه‌ی کاپیتلولاسیون بود. وی در کنار سعی اش در ایجاد روابط حسن‌بهای شمالي و بلوك شرق، با دول غربی نیز مراودات خود را گسترش داده و هم‌کاری‌های گسترده‌ی خود در زمینه‌های مختلف را با اسرائیل توسعه می‌داد. او هم‌چنین وسوس عجیبی در خرید و استفاده از مدرن‌ترین تکنولوژی‌ها، به ویژه از نوع نظامی اش داشت و با افزایش قیمت نفت، انبارها را از سلاح‌های پیشرفته‌ی غربی انباشت. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۳۵) این هم‌گرایی با غرب آنچنان بود که وی نقش

ژاندارم منطقه را بر عهده گرفته بود تا بدان جا که در سرکوب شورشیان ظفار، نیروهای خویش را به عمان اعزام داشت. (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ج ۱: ۲۶۶)

وی علاوه بر شخصیت نجاتبخشی که در خارج برای خویش متصور بود، در داخل نیز مدعی بود که رسالتی الهی برای نجات کشور بر دوش دارد، مورد عنایت الهی است و حتی با امام زمان(عج) نیز دیدار کرده است. (صاحبہ اوریانا فالاچی با شاه ایران، ۱۳۵۷؛ ۹-۱۱) افزایش قیمت نفت و سرازیر شدن درآمد نفتی سرشار به کشور در القای این تصورات بی تاثیر نبود. این درآمد کلان که به رشد اقتصادی بالا و درآمد سرانهی باور نکردنی منجر شده بود، (کاتوزیان، ۱۳۸۷؛ ۳۰۸-۳۰۹) آن چنان شاه را مجذوب و افسون کرده بود که با تبلیغات گسترده در مورد آرمان‌های پهلویسم، این مکتب را از تمامی مکاتب جهان چون سوسیالیسم، دموکراسی و لیبرالیسم برتر می‌انگاشت (صاحبہ اوریانا فالاچی با شاه ایران، ۱۳۵۷؛ ۲۰-۱۶) و به اروپاییان آینین کشورداری می‌آموخت. (حسینیزاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۵) وی درحالی که سعی می‌کرد آخرین تکنولوژی‌های نظامی و هسته‌ای را در اختیار بگیرد، دموکراسی و آزادی غربی را به تمسخر می‌گرفت. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۴۲)

در این دوره دگربار ناسیونالیسم و باستان‌گرایی به عنوان یکی از نشانه‌های اصلی حکومت پهلوی بازسازی شد. در کنار القابی چون «اعلیٰ حضرت همایونی»، «بزرگ ارتشتاران» و «شاهنشاه» به عنوان نشانه‌هایی بر بزرگی و قدرت وی، لقب «آریامهر» نیز قرار گرفت که تاکیدی بود بر گذشته‌ی باشکوه این سلطنت و نشان‌گر آن که میراثی است از دوران پرشکوه باستان. شاید مهم‌ترین جلوه‌ی این باستان‌گرایی را بتوان در جشن‌های پرهزینه‌ی ۲۵۰۰ ساله‌ی پادشاهی مشاهده کرد و آخرین بروز رسمی این اندیشه، تغییر تقویم ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی بود که سال ۱۳۵۵ ش سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی اعلام شد (حسینیزاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۷-۱۴۶) و ایران یک شبه ۱۲۰۰ سال به جلو رفت. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۴۶)

اما این تنها بعد آن تغییر نبود. از آن رو که این تقویم جدید جایگزین تقویم هجری شده بود، رواجش معنایی جز ضدیت با اسلام و فرهنگ اسلامی در بر نداشت که در کنار تصمیمات دیگر رژیم، علماء و توده‌های مذهبی را نگران می‌کرد. (حسینیزاده، ۱۳۸۹؛

۱۴۷) تصمیماتی چون تاسیس سینما در قم، امتحان‌گیری از طلاب توسط اداره‌ی آموزش و پرورش، برگزاری جشن‌های فرهنگ و هنر شیراز، تصویب قوانینی چون قانون حمایت از خانواده و علاوه بر این‌ها دخالت‌های سازمان اوقاف در امور حوزه‌ها و چاپ برخی کتب ضداسلامی هم خاطر مراجع را بسیار می‌آزد. ایجاد حزب رستاخیز که تشکیل‌اش نیز خود با واکنش تند بعضی از علماء مواجه شد، (نک: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۵: ۱۶۰ و صحیفه امام، ج ۳: ۷۱) و عمل‌کردی که خاطرات سیاست‌های رضاشاهی را زنده می‌کرد، بر دایره‌ی این تقابل می‌افزود. حکومت با فرستادن بازرسان ویژه برای بررسی موقوفات مذهبی و منحصر کردن مجوز انتشار کتب مذهبی به اداره‌ی اوقاف و در کنارش به تشویق دانشکده‌های الهیات می‌پرداخت تا با گسترش نهاد تازه تاسیس «سپاه دین» که تقليدی از «سپاه دانش» بود، به دهقانان «اسلام راستین» را بیاموزد. این رفتار در کنار فکر تاسیس دانشگاه اسلامی و یا ایجاد دارالتربويج یادآور تلاش رضاشاه برای تربیت روحانیت جدیدی در خدمت حاکمیت بود. در همین حال «مجلس رستاخیزی» نیز سن ازدواج دختران و پسران را هم از ۱۵ و ۱۸ سال به ۱۸ و ۲۰ سال افزایش داد. وزارت دادگستری نیز قضات را در اجرای قانون حمایت از خانواده مصوب سال ۱۳۴۶ ش تحت فشار قرارمی‌داد (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۴۶ و ۵۴۷) قانونی که تصویب‌ش خود موجب تقابل گسترده‌ی رژیم با نیروهای مذهبی گشته‌بود.

۵) مرحله‌ی سوم؛ دی‌ماه ۵۶ تا بهمن ۵۷ (مبارزه‌ی سخت): در همین فضای پرتنش بود که توهین روزنامه‌ی اطلاعات به رهبر دینی در تبعید، حوزه‌یان را به جوش و خروش آورد و مانند آتشی بود بر انبار باروت خشم فروخورده‌ی این چند ساله‌ی نیروهای مذهبی جامعه. این بار هم جنگی آغازید که فرجامش پایانی بود بر رژیم پهلوی و شروعی بر نظامی جدید به رهبری حوزه‌یان. دوباره جنگی سخت آغاز شد. روحانیتی که با توهین به مرجع و رهبر دینی تبعید شده‌اشان به میدان اعتراض آمده‌بودند و این بار به پشتیبانی مراجع قم دل‌گرم بودند، با سرکوب در ۱۹ دی‌ماه عقب نشستند و مهم‌تر آن که مراجع نیز نه تنها با ریخته شدن خون کنار نکشیدند که حتی با حمله‌ی

ماموران و عوامل رژیم در اردیبهشت ۵۷ به بیت دو تن از این مراجع، در این مبارزه‌ی خویش راسخ‌تر شدند. برگزاری مراسم چهلم برای شهدا و نابخردی رژیم در سرکوب آن‌ها، آتش مبارزه را شعله‌ور نگه می‌داشت تا آن که با فراگیر شدن امواج انقلاب، عمر رژیم پهلوی به سر آمد و با سرنگونی آن انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. در این برده از مبارزه آن چه به چشم می‌آید حضور مراجع تقلید از ابتدا تا انتهای مبارزات و نقش غیرقابل انکارشان در بسیج توده‌های مختلف مردم بود.

#### نتیجه‌گیری:

هرچند در رفتار حکومت پهلوی و در سیاست‌های مذهبی این رژیم گاهی نزدیکی‌هایی با نهاد دین و نیروهای مذهبی جامعه قابل مشاهده است اما این رفتار و این سیاست‌ها را نمی‌توان به عنوان مشخصه‌ی حکومت پادشاهان سلسله‌ی پهلوی دانست و هر دو پادشاه این حکومت یعنی رضاشاه و هم‌محمد رضاشاه اگرچه در ابتدا و آغاز حکومت خویش مواضعی همسو با نیروهای مذهبی جامعه و مراجع تقلید اتخاذ کرده و در محترم شمردن دین و علمای دینی مذایقه نمی‌کردند اما این‌همه نه از روی دغدغه‌های دینی اینان که براساس مصالحی خاص و براساس عوام‌فربی ایشان بود تا پایه‌های حکومت نوپا و در ابتدا متزلزل خویش را استحکام بخشنند. چنان‌که پس از به قدرت رسیدن هر دو شاه از ایجاد محدودیت برای نهاد دین و متولیان رسمی آن یعنی روحانیون دریغ نکرده و با تأسیس موسساتی خاص سعی در تربیت روحانیونی در خدمت حکومت و مبلغ سیاست‌های آن داشتند.

در مقابل مراجع تقلید نیز به عنوان راهبران نهاد دین هرچند در مقاطعی برای مقابله با دشمنی مشترک از در دوستی با حکومت وارد می‌شد اما در مقابل سیاست‌های غیرمذهبی و ضدمذهبی حکومت هیچ‌گاه با آن توافقی نداشت. اگرچه در زمان‌هایی نیز براثر فشار و سرکوب حکومت و یا شاید به منظور جلوگیری از ائتلاف نفووس از مبارزه‌ی علنی دست می‌کشیدند اما در همان زمان نیز با تربیت شاگردانی مبارزه‌ی خویش را در مسیر دیگری دنبال می‌کردند. و همین شاگردان بودند که در کنار دیگر مراجع با



روشن‌گری و هدایت مردم پیروزی انقلابی اسلامی را با رهبری حضرت امام خمینی موجب گشته است.

**منابع:**

آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشرنی، تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۷.

اترگله، فاطمه عظیمی، «سخشناسی موضع روحانیون در مواجهه با سیاست و حکومت محمدرضا شاه از نهضت ملی تا ۱۵ خرداد»، سیدهاشم آفاجری، پایان‌نامه‌ی مقطع کارشناسی ارشد، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.

اخوی، شاهرخ، «نقش روحانیت در صحنه‌ی سیاسی ایران»، در: مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، گردآورنده: جیمزبیل و ویلیام راجلویس، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۹.

استادی، رضا، خاطرات شیخ رضا استادی، تدوین: عبدالرحیم اباذری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۷.

براهویی، نرجس خاتون، «احزاب مذهبی»، در: تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، به اهتمام: مجتبی مقصودی، تهران، نشر روزن، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

بصیرتمنش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، تهران، نشر عروج، چاپ سوم، ۱۳۸۷. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی مذهبی ایران؛ ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، خانه کتاب، چاپ نهم، ۱۳۸۷.

جواهر کلام، عبدالحسین، تربت پاکان قم؛ شرح حال مدفونین در سرزمین قم، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول ۱۳۸۲.

حایری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.

حسن‌زاده، اسماعیل، «مشی چریکی چپ در ایران»، در: تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، به اهتمام: مجتبی مقصودی، تهران، نشر روزن، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی، اسلام سیاسی در ایران، قم، انتشارات دانشگاه مفید، چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۹.

- دوانی، علی، قم، نهضت دو ماهه، چاپ حکمت، ۱۳۴۱ ش.
- ، علی، نهضت روحانیون ایران، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، ۱۳۵۸، جلد چهارم.
- رجی، محمدحسن، زندگی سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
- رهنمایی، علی، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، تهران، گامنو، چاپ اول ۱۳۸۴.
- روحانی، سید حمید، نهضت امام خمینی، تهران، نشر عروج، چاپ پانزدهم، بهار ۱۳۸۱.
- شريعت سنگلچی، محو الموهوم، تهران، چاپ خانه‌ی تابان، اردیبهشت ۱۳۲۳.
- شريف رازی، محمد، آثار الحجه، موسسه‌ی مطبوعاتی دارالكتاب، قم، چاپ سوم، ۱۳۳۲.
- صابری همدانی، احمد، خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، تدوین: سید مصطفی صادقی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۸۴.
- صحیفه‌ی امام، تهران، موسسه‌ی چاپ و نشر عروج، نسخه‌ی دیجیتال.
- عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- فرید مدرسی، «رئیس حوزه؛ تاریخچه‌ی زندگی آیت‌الله العظمی سیدمحمد رضا موسوی گلپایگانی»، هفت‌نامه‌ی شهروند امروز، سال سوم، شماره‌ی ۱۳۸۷/۴/۱۶.
- کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه: احمد تدین، تهران، نشر کویر، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
- کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران، نشرنی، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.
- الگار، حامد، نیروهای مذهبی در ایران قرن بیستم برگرفته از تاریخ ایران کمبریج، ترجمه: تیمور قادری، تهران، نشر مهتاب، ۱۳۸۸.
- گرامی، محمدعلی، خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، به کوشش: محمدرضا احمدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، زمستان ۱۳۸۱.
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اسناد انقلاب اسلامی، تهران، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۷۴ پاییز.



مرکز بررسی اسناد تاریخی، آیت‌الله گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵.

مسعودی خمینی، خطرات حجه‌الاسلام مسعودی خمینی، تدوین: جواد امامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۱.

صاحبہ با آیت‌الله سید اسماعیل هاشمی، مجله‌ی حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲

صاحبہ با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبائی، مجله‌ی حوزه، ش ۴۴-۴۳، فروردین و اردی‌بهشت ۱۳۷۰

صاحبہ اوریانا فالاچی با شاه ایران، بی‌جا، نشر آواز، ۱۳۵۷.  
معادیخواه، عبدالمجید، جام شکسته؛ عبدالmajid معادیخواه، خاطرات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۸۴.

ملایی توانی، علیرضا، مشروطه و جمهوری، تهران، نشر گستره، ۱۳۸۱.  
مقانی، اسدالله، مسلک الامام فی سلامه الاسلام، به کوشش: صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۳.

-----، دین و شئون و طرز حکومت در مذهب شیعه، تهران، چاپخانه‌ی مجلس شورای ملی، چاپ دوم، ۱۳۳۵ ش.

موسوی تبریزی، سیدحسین، خاطرات آیت‌الله موسوی تبریزی، تهران، چاپ و نشر عروج، چاپ اول ۱۳۸۴.

نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله‌ی ایران، از کودتا تا انقلاب، ، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ هشتم، ۱۳۸۶.

نشریه آینه اسلام، ۱۳۲۶، سال اول، شماره دوم، ۱۳۱۳.

همایون کاتوزیان، محمد علی، اقتصاد سیاسی ایران، تهران، نشر مرکز، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۷.

-----، دولت و جامعه در ایران، تهران، نشر مرکز، ج چهارم، ۱۳۸۶.